



آخرین وسوسه اوباما

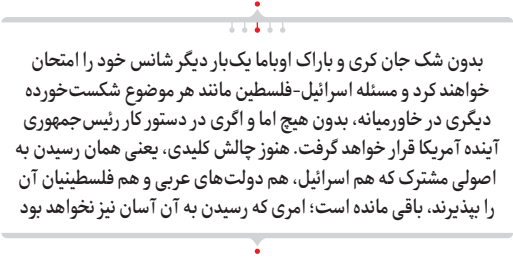
باوجود تمامی دلایل، رئیس جمهوری آمریکا ووزیرخارجه اش نمی توانند کاری بیش از این برای پیشبرد مذاکرات صلح انجام دهند

آرون دیوید میلر - ترجمه: نفیسه کریمی

به‌هرحال همیشه اتفاقات خوشایند روی نمی‌دهد، بیشتر به این دلیل که برخی بر این باورند که تلاش و شکست در یک مسئله بهتر از آن است که آن موضوع برای همیشه رها شود. حال چه کُری با نیت خوب و چه پد، وارد این کارزار شده باشد، در تمامی تلاش‌ها و چرخش‌هایش شکست خورد. هرچند که مدت‌های زیادی از سال ۲۰۱۳ گذشته و کُری هنوز سال پایانی پردردسری را پیش‌رو دارد؛ اما هنوز هم بر این باور است که این مسئله، مهم‌ترین موضوع برای آمریکا و اسرائیل است و منافع آنان را در آینده پرچالش‌شان در خاورمیانه تأمین می‌کند. در دسامبر ۲۰۱۵ میلادی، وزیر خارجه آمریکا در انجمن «سایان» سخنرانی و تلاش کرد تا نقش مؤثری را ایفا کند؛ اما او پیش‌ازاین نیز بارها دست به چنین کاری زده و هشدار داده بود که اگر اسرائیلی‌ها و فلسطینیان نتوانند به تصمیم درستی برای برقراری صلح دست یابند، بدون شک فجاج بیشتری رقم می‌خورد؛ اما این‌بار مذاکرات صلح به‌خاطر اختلافات داخلی فلسطین شکست خورد، درست زمانی که جنبش «حماس» سعی می‌کرد تا نفوذ خود را در این سرزمین بازپایی کند؛ هرج‌ومرج گسترده‌ای به‌وجود آمد.

در آخر، ساعت شنی رئیس‌جمهور اوباما نشان می‌دهد که فرصت‌ها روبه‌پایان است و باید اقدام لازم برای آغاز مذاکرات انجام شود. براساس تجربیات گذشته‌ام در مذاکرات صلح باید بگویم که بدون توجه به پیروزی و موفقیت در مرحله آخر، باید اقدامی اساسی انجام شود و اگر زمام امور بین اسرائیل و فلسطین از کنترل خارج شود، آن زمان است که باید اقدامی ضروری و منطقی انجام شود. در یک سال پایانی، اگر رئیس‌جمهوری آمریکا اوضاع خاورمیانه را به سمتی بدتر از زمانی ببرد که به ارت برده است، متصفانه یا غیرمتصفافه برای همیشه سرزنش خواهد شد.

شرایط کنونی صلح واقعا نمایشی است؛ یک رابطه وحشتناک با اسرائیل؛ نبود هیچ اعتباری پیش فلسطینی‌ها؛ افزایش فعالیت‌های شهرک‌سازی؛ حملات فیزیکی و اینترنتی توسط جوانان فلسطینی و یک ابتکار صلح شکست‌خورده پس از هم‌انکون نیز کاملا مشخص است که هیچ اقدام مثبتی صورت نگرفته تا دولت بعدی واشگتن بتواند آن را به‌پیش ببرد. بنابراین آخرین وسوسه برای پیشبرد فرایند صلح چه شکلی خواهد بود؟ شبیه جای بسیار کم‌رنگ، اما بدون شک احتمالات و فرضیات متعددی وجود



دارد. یک صلح واقعی؟ متأسفانه بهترین استراتژی– دست‌کم بر روی کاغذ– آن است که محمود عباس و بنیامین نتانیاهو خودشان در این مسیر کام بردارند. در این صورت است که اگر مشکل حل نشود، دست‌کم می‌توان شرایط را مدیریت کرد؛ توافق موقت آنان دست‌کم باعث می‌شود همکاری امنیتی حفظ شود؛ اقتصاد مورد توجه قرار می‌گیرد؛ فلسطینیان می‌توانند به کرانه باختری سفر کنند و تسهیلاتی برای اسرائیلی‌ها درنظر گرفته می‌شود؛ مسئولیت ساخت‌وساز به فلسطینی‌ها داده می‌شود و شاید اسرائیل از کرانه باختری و دیگر مناطق مورد بحث تحت‌تصرف‌شان عقب‌نشینی کند.

مخالفان سیاسی اوباما، او را به اتخاذ مواضع غیر منسجم و ناهمگون در برابر انقلاب‌های متفاوت عربی متهم می‌کنند و هشدار می‌دهند رئیس‌جمهوری آمریکا در اعلام حمایت از جنبش‌های مردمی و دفاع از معترضان که در کشورهایی مانند سوریه و بحرین با سرکوب بی‌رحمانه روبه‌رو بوده‌اند، بسیار کند عمل کرده است. هم‌زمان با موج خیزش‌های مردمی در تونس، لیبی، مصر، سوریه، یمن و بحرین، دستیاران اوباما به او گفتند که ماهیت هریک از این انقلاب‌ها با دیگری متفاوت است و بنابراین اتخاذ سیاست یکسان در برابر همه آنها نامناسب و نادرست خواهد بود. تحلیلگران ماهیت دیپلماسی اوباما را در این یک سال برای یافتن سرخ‌هایی از اقدامات رئیس‌جمهوری بعدی آمریکا درباره تلاش‌های صلح خاورمیانه‌ای کاخ سفید به‌دقت و از نزدیک زیرنظر دارند.

از طرفی کارشناسان با استناد به مناسبات نه‌چندان مستحکم میان اوباما و نتانیاهو از یک طرف و کاهش اعتبار و لطمه به وجهه رئیس‌جمهوری آمریکا در میان فلسطینیان از سوی دیگر، شانس هرگونه پیشرفت فرایند صلح را بسیار اندک ارزیابی می‌کنند. «استیتون کوک»، از تحلیلگران شورای روابط خارجی آمریکا، می‌گوید: «فکر می‌کنم این روند راه به‌جایی نخواهد برد و به‌نظر می‌رسد نه اسرائیل و نه فلسطینیان، برای اتخاذ اقداماتی برای برقراری صلح به‌هیچ‌وجه آمادگی ندارند و درحقیقت ما به بن‌بست رسیده‌ایم».

برای بسیاری از مقامات آمریکا محرز است که مناقشه‌ها، کشمکش‌ها و مسائل خاورمیانه به‌هم‌پیوسته و غیر قابل‌تفکیک هستند و مسئله صلح و ایجاد دولت مستقل فلسطینی شاه‌کلید حل و فصل بسیاری دیگر از مسائل خاورمیانه بوده که موجب کاهش و حتی افول ایدئولوژی‌های سلفی–جهادی از نوع القاعده خواهد شد. از دید بسیاری از این صاحب‌نظران هرچند هدف اصلی القاعده محو نابودی اسرائیل نبوده و نیست؛ اما ادامه‌یافتن کشمکش‌ها و منازعات ۶۰ساله، سوخت ایدئولوژیک لازم را برای عضوگیری و پیشبرد اهداف



آرون دیوید میلر

آن در مبارزه با غرب و به‌ویژه ایالات متحده تأمین کرده است. آمریکایی‌ها به گسترش حضور و نفوذ سایر قدرت‌ها همچون روسیه، چین و حتی متحدان اروپایی‌شان به صحنه مناسبات خاورمیانه پیش از حد حساسند و تمام تلاش خود را به‌کار می‌گیرند تا قدرت‌های دیگر هژمونی آمریکا را در خاورمیانه به‌چالش نکشند؛ بنابراین سعی می‌کنند ابتکار مذاکرات صلح را نزد خود نگه دارند و از گسترش نفوذ سایر قدرت‌ها جلوگیری کنند. نتیجه اینکه، پیگیری و تلاش برای پیشبرد مذاکرات صلح در خاورمیانه توسط اوباما نه یک سیاست اخلاقی، بلکه تلاشی برای رفع تهدیدات امنیتی است که منافع آمریکا را در حال‌حاضر و در بلندمدت تهدید می‌کند. اوباما نیز همانند اسلاف خویش تاکنون موفقیتی به‌دست نیاورده است و علت آن هم تا حد زیادی ناشی از بی‌میلی طرف اسرائیلی به مذاکرات صلح و ناتوانی آمریکا در اعمال فشار بر طرف اسرائیلی بوده است. هرچند دولت اوباما تلاش گسترده‌ای برای به‌ثمررساندن مذاکرات صلح انجام داده و در آینده نیز اقداماتی انجام خواهد داد، اما تا زمانی که آمریکا سیاستی قاطع در برخورد با طرف اسرائیلی در پیش نکیرد، طرف اسرائیلی حاضر به امتیازدهی به نیروهای فلسطینی نخواهد بود و امکان درپیش گرفتن چنین سیاستی از سوی آمریکا نیز ضعیف است؛ بنابراین باید در آینده هم شاهد تداوم منازعه و درگیری‌ها در خاورمیانه بود.

از طرفی، ظاهر مقامات آمریکایی در محافل خصوصی هم از بی‌تأمیلی نتانیاهو به اعطای امتیازی به فلسطینیان و هم انعقاد پیمان صلح و آشتی میان جنبش‌های «فتح» و حماس که موجب سرسختانه‌ترشدن مواضع آنان در برابر اسرائیل شده است، ابراز یاس و سرخوردگی می‌کنند. به اعتقاد تحلیلگران، اوباما در یک سال آخر، در دو راهی بسیار حساسی گرفتار خواهد بود؛ چراکه با توجه به شرایط کنونی این احتمال وجود دارد که جهان عرب، اوباما را به دیده مردی بنگرد که خود مسیر تحقق آرمان تشکیل کشور مستقل فلسطینی را سد کرده است.

باراک اوباما پس از استقرار در کاخ سفید، تلاش کرد مذاکرات صلح خاورمیانه را از سر بگیرد. او در سال ۲۰۰۹ توانست نتانیاهو را متقاعد کند تا فعالیت‌های ساختمانی و ساخت شهرک‌های جدید در کرانه غربی رود اردن را برای ۱۰ ماه به حالت تعلیق درآورد، اما محمود عباس در مقابل گفت این تعلیق شامل بیت‌المقدس شرقی نمی‌شود و او خواهان تضمین درباره تشکیل کشور مستقل فلسطینی براساس مرزهای ۱۹۶۷ است. اما «هیلاری کلینتون»، وزیر خارجه وقت آمریکا، توانست دو طرف را بر سر میز مذاکره بنشاند. مذاکراتی که با حضور «حسنی مبارک»، رئیس‌جمهوری پیشین مصر و «ملک عبدالله»، پادشاه اردن در دوم ماه سپتامبر ۲۰۱۰ در واشنگتن برگزار شد؛ مذاکراتی که انتظار چندانی نیز از آن نبود و ظرف چند هفته به بن‌بست رسید. پس از آن، رهبران فلسطینی و اسرائیلی یک‌بار دیگر نیز در «شرم‌الشیخ» مصر و پیش از انقضای زمان تعلیق فعالیت‌های ساختمانی اسرائیل در کرانه غربی دیدار کردند و پس از آن نیز مذاکرات متوقف شد. مذاکره‌کنندگان آمریکایی، از یک سو دیگر تواناستند طرف اسرائیلی را به ادامه تعلیق فعالیت‌های ساختمانی در کرانه غربی متقاعد کرد و از طرفی دیگر هم توانستند محمود عباس را به ادامه مذاکرات بدون آنکه اسرائیل به فعالیت‌هایش در شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی اشغالی پایان دهد، راضی کنند.

این، پایان تاریخچه مذاکرات دو طرف بود. پس از سه سال توقف اما، باز هم فلسطین و اسرائیل روند مذاکرات را از سر گرفتند. این مذاکرات، با حضور «تیزی لیونی»، سرپرست مذاکره‌کنندگان اسرائیل و «صائب عریقات»، نماینده فلسطین در ضیافت افطار جان کُری در واشنگتن انجام شد و در دوم، در منطقه‌ای در اورشلیم، مذاکراتی که بدون رسیدن به نتیجه نهایی، تنها به پایان رسید.

اما من شرط می‌بندم تلاش دولت واشنگتن برای تحقق فرایند صلح هنوز شکست نخورده است. بدون شک جان کُری و باراک اوباما در سال ۲۰۱۶ میلادی یک‌بار دیگر شانس خود را امتحان خواهند کرد و مسئله اسرائیل–فلسطین مانند هر موضوع شکست‌خورده دیگری در خاورمیانه، بدون هیچ اماوکاری در دستور کار رئیس‌جمهوری آینده آمریکا قرار خواهد گرفت. اما آیا یک فرایند منطقه‌ای می‌تواند پاسخی برای پایان این مناقشه باشد، هر روش منطقه‌ای باید براساس طرح صلح اعراب در سال ۲۰۰۲ میلادی شکل بگیرد که در آن دولت‌های عربی در ازای به‌رسمیت‌شناختن موجودیت اسرائیل، از دولت فلسطینی نیز حمایت کنند. مصر و اسرائیل اکنون بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر نزدیک هستند و اتحاد غیرمستقیم و نامحسوسی بین اسرائیل و دولت‌های عربی در مخالفت با ایران شکل گرفته است. هنوز چالش کلیدی، یعنی همان رسیدن به اصولی مشترک که هم اسرائیل، هم دولت‌های عربی و هم فلسطینیان آن را بپذیرند، باقی مانده است؛ امری که رسیدن به آن آسان نیز نخواهد بود.

پی‌نوشت:

«کُزند کُنیون، پارک ملی در ایالت «آریزونا» در آمریکا‌ست؛ پارکی زیبا و منحصربه‌فرد که در شمال غربی آریزونا قرار گرفته است. شکل امروزی گرند کنیون محصول میلیون‌ها سال حفاری و فرسایش طبیعی است که جریان نیرومند رودخانه «کلرادو» در دوام و قوام‌بخشیدن به آن نقشی اساسی بر عهده داشته است. شکاف دره گرند کنیون با عمق تقریبی یک مایل بسیارخیره‌کننده است و عرض آن در وسیع‌ترین نقطه به ۱۵ مایل می‌رسد.

منبع: فارین پالیسی

✽ **معاون مرکز بین‌المللی «وودرو ویلسون»**

من حالا حالاه‌ا هستم

بازی تازه «بنیامین نتانیاهو»، نخست‌وزیر اسرائیل و رئیس حزب دست راستی «لیکود»، شروع شده است؛ انتخابات داخلی حزب لیکود برای تعیین رهبری این حزب قرار است ماه آینده برگزار شود. این درحالی است که طبق اطلاعات داده‌شده بنیامین نتانیاهو تنها نامزد این انتخابات خواهد بود. به نظر می‌رسد باوجود سبیل انتقاداتی که هرروزه علیه نتانیاهو مطرح می‌شود، او همچنان راه خودش را به سمت بقا بر کرسی رهبری حزب لیکود و طبعاً رهبری اردوگاه راست با لبخند طی می‌کند؛ راهی که برای سال‌های طولانی، او را موفق به نشستن بر صندلی نخست‌وزیری کرده است. این مسئله‌ای است که ناظران با توجه به موفقیت او در تحمل تصمیماتش بر نهادهای حزبی برای آینده پیش‌بینی می‌کنند. با وجودی که چشم‌اندازی برای برگزاری انتخابات عمومی دیده نمی‌شود، به‌ویژه اینکه انتخابات عمومی تقریباً ۱۰ ماه پیش برگزار شد، نتانیاهو از فرصت استفاده کرد و حدود یک ماه پیش وعده انتخابات درون حزبی زودهنگام را برای تعیین رهبری «لیکود» داد، زرسا در صورت اجرای آن به طور طبیعی، او برنده این انتخابات بوده و اگر انتخابات سراسری جدیدی در آینده برگزار شود، خواهد توانست به عنوان نامزد حزب، دولت جدید را تشکیل دهد. به عقیده ناظران، اقدام نتانیاهو به معنای یک گام زودهنگام برای جلوگیری از بازگشت «جدهون ساعر» به حیات سیاسی است؛ فردی که یک سال پیش از دور خارج شد و اطلاعات موجود از دور او در غیاب شخصیت‌های نشان می‌دهد در غیاب شخصیت‌های دیگر، او می‌توانست قوی‌ترین رقیب نتانیاهو برای رهبری حزب باشد.تا

اینجای کار، نتانیاهو بدون هیچ کوشش خاصی موفق شده است مخالفان را برای برگزاری این انتخابات زودهنگام راضی کند. با اتمام زمان اعلام نامزدی معلوم شد دراین‌باره نتانیاهو، هیچ رقیبی ندارد. باین‌حال، او دست به اقدام هوشمندانه‌تری زد و آن زمان تعیین‌ر زمان برگزاری انتخابات در تاریخ بیست‌وسوم ماه آینده بود. حال در غیاب رقیبان دیگر، صد هزار عضو حزب لیکود بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌اند: دادن برگه سفید یا نوشتن نام نتانیاهو در این توضیح که برگه‌های سفید در زمان اعلام نتایج شمارش نخواهد شد. بسیاری از این اقدام نتانیاهو انتقاد کرده و آن را «نامفهوم»، «افتضاح» و «دیکتاتورمآبانه» دانستند که فقط بیش از یک میلیون دلار هزینه بر دوش حزب می‌گذارد. «سیما کدمون»، تحلیلگر امور حزبی روزنامه «یدیעות اوارونوت»، می‌گوید لیکود با همه نهادهایش تحت‌فرمان نتانیاهو است، زیرا «تسلیم تصمیم سیخف او برای برگزاری انتخاباتی شد که در آن هیچ نامزدی جز شخص او وجود ندارد». او درادامه افزود: «گمان می‌کردم هرگز شاهد چنین مسئله‌ای در اسرائیل نخواهم بود چون تا بوده ما شاهد چنین پدیده‌هایی در کره‌شمالی یا سایر جاها بودیم و آنها را تمسخر می‌کردیم، اما به خاطر نتانیاهو ما دست به اقداماتی می‌زنیم که کاملاً شبیه همان نظام‌هاست».

این تحلیلگر اسرائیلی ادامه می‌دهد: «به‌هرحال این انتخابات برگزار می‌شود و بنیامین، «جونگ ایل» دوباره به رهبری حزب «بعث»! ببخشید حزب لیکود برگزیده خواهد شد. مشکل در این است که ما حتی یک نفر را در لیکود پیدا نمی‌کنیم که از این روش برآشفته شده باشد و برای مثال پرسیده باشد ما به کجا می‌رویم؟ و چرا؟ یا این کار چه سودی دارد؟ این چهره واقعی لیکود و چهره واقعی حزب نتانیاهو است». البته این فقط کدمون نیست که انتقاد می‌کند، بلکه هستند دیگری که هرروزه در رسانه‌ها به اشکال گوناگون از نتانیاهو انتقاد می‌کنند؛ انتقاداتی که به نظر می‌رسد در بیابانی به‌رسوت تکرار می‌شود بدون اینکه گوش شنوایی برای آنها وجود داشته باشد. گویی نتانیاهو بر قله‌ای نشسته و درحالی‌که به همه منتقدانش ریشخند می‌زند، می‌گوید: «هرچه می‌خواهید بگویید، من حالا حالاه‌ا هستم».

منبع: الحیات

نگاه

فقدان نقاط خاکستری

محمداسلام جوادی:

پازل صلح در افغانستان پیچیدگی‌های بسیاری دارد. هرچند درنهایت بحث از مذاکره مستقیم میان دولت افغانستان و طالبان است، اما دامنه منازعه جاری و خشونت‌های ناشی از آن، لزوماً و صرفاً به طالبان منتهی نمی‌شود. منازعه کنونی به همان اندازه که از بسترها و متغیرهای درونی، به دلیل شرایط تاریخی، فرهنگی و اقتصادی خاص افغانستان متأثر است، عوامل و متغیرهای بیرونی نیز، هم در تکوین و هم در بقا و بسط این منازعه، نقشی تعیین‌کننده دارند. تا آنجا که به دولت افغانستان و طالبان برمی‌گردد، چند مشکل عمده بر سر راه است:

نخست: به‌رسمیت شناخته‌شدن نظام سیاسی کنونی

ترجیح‌بد بینایی‌های طالبان، نه مخالفت با بخشی از حکومت، که مخالفت با کلیت نظام سیاسی، از صدر تا ذیل، به شمول مهره‌ها و هیات حاکمه دولت است. طالبان نه فرم نظام سیاسی کنونی را قبول دارند و نه محتوای آن را. خواسته نخستی که دولت افغانستان از طالبان دارد، به رسمیت‌شناختن نظام سیاسی دست‌کم به لحاظ فرم آن است. دولت نمی‌تواند با گروهی صلح کند که اتوریته و سلطه حاکمیت مرکزی را بر تمامیت قلمرو سرزمینی آن نمی‌پذیرد. از دید دولت افغانستان، مذاکره با طالبان بر سر تأسیس نظام سیاسی نو، با سازوکار مشروعیت متفاوت و محتوا و فرم جدید، خط سرخ و قلمرو ممنوعه گفت‌وگوهای صلح است. از دید طالبان، لزوماً این‌گونه نیست. آنها نه ساختار دموکراتیک نظام کنونی را می‌پذیرند و به تبع آن، نه مکانیسم مشروعیت‌ساز آن را قبول دارند. دموکراسی برای طالبان نه راه‌حل که خود مشکل اصلی است. به اقتضای گفثار و خوانشی که از اسلام سیاسی دارند، نقش مردم در دیدگاه طالبان، در حد اتباع و رعایا مطرح است نه شهروندانی که برخوردار از حقوقی هستند که در زمره آن «حق تعیین سرنوشت سیاسی» نیز قرار دارد. تزلزل از این خواست و تن‌دادن به وضعیتی که طالبان برای عبور از آن تیش از دو دهه جنگیده‌اند، به‌منزله مرگ سیاسی و از دست‌دادن مشروعیت و نظام توجیهی است که طالبان به واسطه آن سربازگیری، جنگ و بقای زندگی سیاسی خویش را تأمین می‌کنند. حتی اگر بپذیریم سران سیاسی طالبان، استقرار مجدد نظام سیاسی مورد نظر خویش در افغانستان را ناممکن می‌دانند، اما توجیه مشارکت آنها قالب نظام کنونی، برای هوادارانش امری نسبتاً ممنوع است. هر عملی در پشت صحنه وجود داشته باشد. ۱۴ سال گذشته ثابت کرده گفثار ضددموکراتیک طالبان عامل اصلی موفقیت طالبان در جلب و جذب نیروهای گسترده جنگی برای این گروه بوده است. این گفثار، هم در داخل افغانستان هواداران زیادی دارد و هم در تأمین منابع گسترده مالی این گروه از داخل و بیرون افغانستان نقش اساسی بازی می‌کند. صلح با دولت بدون تغییر وی ولو صوری در نظام سیاسی افغانستان، طالبان را در همه این سطوح با مشکل مواجه می‌کند. این چیزی نیست که سران سیاسی طالبان بخواهند بر سر آن قمار کنند.

دوم: مسئله وابستگی دولت

جداً از اینکه طالبان خود وابسته و محصول دستگاه‌های امنیتی کشورهای منطقه است، طالبان کلیت نظام کنونی را بر ساخته دست‌های بیرونی و ازجمله کشورهای غربی و نه محصول اراده مردم افغانستان، قلمداد می‌کنند. از دید طالبان، صرفاً بحث حضور نیروهای خارجی در افغانستان مطرح نیست. از چشم‌انداز طالبان، نظام سیاسی کنونی در سطوح مختلف به کشورهای غربی وابسته است، که وابستگی نظامی تنها یکی از آنهاست. وابستگی اقتصادی افغانستان به کمک‌های کشورهای غربی و حضور غربی‌ها در نهادهای مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی برای طالبان پذیرفتنی نیست و مصداقی از وابستگی تام افغانستان به کشورهای غربی تلقی می‌شود. آنها خواهان تغییر این وضعیت و قطع ارتباط و وابستگی نظامی و اقتصادی به کشورهای غربی‌اند. اما چنین خواستی با واقعیت نظام سیاسی کنونی در تضاد آشکار است. قطع همکاری کشورهای غربی برای نظام کنونی پیامد مبرک‌بار دارد. کمک اقتصادی و نظامی کشورهای غربی و حمایت غرب از طالبان می‌آید. قطع همکاری غربی برای نظام سیاسی افغانستان، به به شمار می‌آید. این وضعیت به‌ویژه، در سطوح نظامی و اقتصادی به این زودی‌ها و سادگی‌ها امکان‌پذیر نیست. رویکرد روابط خارجی دولت افغانستان به کشورهای غربی و قطع ارتباط و وابستگی نظامی و اقتصادی به کشورهای غربی‌اند. اما چنین خواستی با واقعیت نظام سیاسی کنونی در تضاد آشکار است. قطع همکاری کشورهای غربی برای نظام کنونی پیامد مبرک‌بار دارد. کمک اقتصادی و نظامی کشورهای غربی و حمایت غرب از طالبان می‌آید. قطع همکاری غربی برای نظام سیاسی افغانستان، به به شمار می‌آید. این وضعیت به‌ویژه، در سطوح نظامی و اقتصادی به این زودی‌ها و سادگی‌ها امکان‌پذیر نیست. رویکرد روابط خارجی دولت افغانستان به کشورهای غربی و قطع ارتباط و وابستگی نظامی و اقتصادی به کشورهای غربی‌اند. اما چنین خواستی با واقعیت نظام سیاسی کنونی در تضاد آشکار است و دولت نمی‌تواند بر سر قطع شاهرک حیاتی خویش قمار کند.

سوم: تأمین حداقل طالبان

حتی اگر طالبان حاضر باشند فرم نظام سیاسی را بپذیرند، خواهان تغییرات اساسی در محتوای آن هستند. تغییرات اساسی و محتوایی در نظام قضائی، نظام فرهنگی و اجتماعی خواسته‌های اصلی طالبان است. آزادی رسانه‌ها، اشتغال و مشارکت زنان، اصولاً حضور زنان در حوزه عمومی، نظام تحصیلات عالی، ارزش‌های حقوق‌بشری و مشارکت رسمی گروه‌های قومی در ساختار نظام سیاس برای طالبان پذیرفتنی نیست. طالبان‌ها را باسدار اسلام ارتدکس می‌دانند و این اصول از دید آنها در تضاد با اسلام قرار دارد. یکبار ضدنظام کنونی و درمجموع حضور سیاسی و نظامی طالبان در عرصه سیاسی افغانستان و منطقه، بر محور نجات اسلام و «حاکمیت دین خدا بر سرزمین خدا» شکل گرفته و توجیه شده است. مشارکت در نظام سیاسی که جوهر و محتوای اصلی آن در تضاد با این گزاره قرار دارد، انحراف از این مسیر و قابل قبول نیست. در سوی دیگر، اما دولت پیشاپیش اعلام کرده این ارزش‌ها تخطی‌ناپذیر است و نمی‌شود بر سر آن چانه‌زنی کرد. تهی‌کردن نظام سیاسی کنونی از این ارزش‌ها، آن را بی‌محتوا و طالبانیزه می‌کند. دولت حداکثر می‌تواند برای طالبان امتیازات سیاسی در نظر گیرد و سهمی برای آنها در حکومت‌داری قائل شود. هرچند حدود دامنه امتیازات سیاسی مدنظر دولت هنوز مشخص نیست، اما به نظر نمی‌رسد در بهترین حالت، برای طالبان قلماعت‌بخش باشد. حداکثرهای آن ارزش‌ها برای امتیازدهی به طالبان مطرح می‌کند، با حداقل‌های طالبان ناسازگار است. باوجود واقعیت‌های فوق، از سرگرفته‌شدن روند مذاکرات صلح رخدادی نویدبخش است. نقطه مثبت این رخداد، اجماع بر سر اعمال فشار سیاسی و نظامی بر طالبان برای پیوستن به مذاکرات گفت‌وگوهای صلح است. باین‌حال، اعمال فشار نظامی و سیاسی کافی نیست، دست‌یافتن به نقاط خاکستری‌ای که بتواند دیدگاه سپاه و سپید طالبان و دولت افغانستان را به هم نزدیک کند، نقشی اصلی در حل معمای صلح دارد. تلاش‌ها برای تعیین «نقشه راه صلح، اگر به ترسیم این نقاط خاکستری بینجامد، می‌تواند گامی بزرگ برای پیشرفت گفت‌وگوهای صلح به شمار بیاید.

✽ **استاد دانشگاه و سردبیر روزنامه «جامعه‌باز» افغانستان**